

Medical Ethics and Law
Research Center

Tārīkh-i pizishkī i.e., Medical History

2022; 14(47): e11

Shahid Beheshti
University of Medical Sciences

The Role of the Senses in Epistemology by the Emphasis on Aristotle's Theory

Farahnaz Razmi¹, Nafiseh Fayazbakhsh^{2*}, Babak Abbasi³, Ali Reza Darabi⁴

1. Department of Philosophy, Tehran Central Branch, Faculty of Law Islamic Azad University, Tehran, Iran.

ABSTRACT

Background and Aim: One of the most important philosophical issues from ancient times to the present has been the issue of the senses. Ancient Greek philosophers, especially Plato and Aristotle, spoke extensively about the senses. In two Thesis Aristotle has explained the outward and inward perception of knowledge about the soul and the senses and the senses. Aristotle believes in the knowledge of the data of the apparent powers of the soul (sense of touch, sight, taste, hearing and taste) and it requires the coordination of sensory perception with reason. Among the perceptual powers of the soul, the common sense has a special status to which functions such as the perception of common and transcendent sensations and the recognition of aspects of the difference between objects and the perception of feeling are attributed to it. Although the topics of Aristotle's psychology have always been of special interest to thinkers, there are still questions about the relationship and interaction between the soul, the senses of appearance and common sense, and the power of thought, which can only be studied carefully by top.

Methods: This article is written based on descriptive analytical method.

Ethical Considerations: From the beginning to the end of the article, the principle of honesty and trustworthiness has been observed.

Results: The importance of the special place of sensory perception in creative knowledge and the communication and interaction between the ego, external senses and common sense and the intellect are among the achievements of this article.

Conclusion: In this article, we have tried to introduce Aristotle's opinions with more order and accuracy and present the opinions of her commentators in a comprehensive manner at a glance.

Keywords: Five Senses; Knowledge System; Cognition; Aristotle; Perception

Corresponding Author: Nafiseh Fayazbakhsh; **Email:** nafisefayazbakhsh@yahoo.com

Received: August 31, 2021; **Accepted:** February 08, 2022; **Published Online:** August 03, 2022

Please cite this article as:

Razmi F, Fayazbakhsh N, Abbasi B, Darabi AR The Role of the Senses in Epistemology by the Emphasis on Aristotle's Theory Tārīkh-i pizishkī, i.e., Medical History. 2022; 14(47): e11.



مجله تاریخ پزشکی

دوره چهاردهم، شماره چهل و هفتم، ۱۴۰۱



نقش حواس در معرفت با تأکید بر نظریه ارسطو

فرحناز رزمی^۱، نفیسه فیاض‌بخش^{۲*}، بابک عباسی^۳، علیرضا دارابی^۴

گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی از روزگار باستان تا به امروز مسأله حواس بوده است. فیلسوفان یونان باستان به خصوص Plato و Aristotle، مبسوطاً درباره حواس سخن گفته‌اند. ارسطو در دو رساله به تبیین ادراک ظاهری و باطنی معرفت درباره نفس و حواس و محسوس پرداخته است. وی معتقد به معرفت‌بخش بودن داده‌های قوای ظاهری نفس (لامسه، باصره، ذائقه، سامعه و شامه) است و لازم‌آش را هماهنگی ادراک حسی با عقل می‌داند. در میان قوای ادراکی نفس، حس مشترک وضعیت ویژه‌ای دارد که کارکردهایی چون ادراک محسوسات مشترک و تشخیص وجوه تفاوت میان اشیا و ادراک احساس را به آن نسبت می‌دهد. با توجه به اهمیت جایگاه ویژه ادراک حسی در معرفت‌آفرینی مسأله اصلی مورد پژوهش در این مقاله پاسخ به این سؤال خواهد بود که نقش حواس مادی و ادراک حسی در معرفت‌بخشی چقدر است؟ با وجود آنکه مباحث نفس‌شناسی Aristotle همواره مورد توجه خاص صاحبان اندیشه بوده است، اما هنوز هم جمع‌بندی از نظرات Aristotle راجع به حس و نقش حواس در معرفت به شکل حاضر در فارسی وجود ندارد. در این مقاله تلاش کردیم با نظم و دقت بیشتری آرای Aristotle را معرفی و نظر مفسرین وی را به صورت جامع در یک نگاه ارائه دهیم. از آنجا که سوال‌هایی درباره ارتباط و تعامل میان نفس، حواس ظاهری و حس مشترک و قوه فکر مطرح است که ضرورت مطالعه دقیق مباحثی چون ادراک حسی، خیال و قوای نفس به نحوی شایسته می‌طلبند.

روش: تحقیق از روش توصیفی - تحلیلی بوده است.

ملاحظات اخلاقی: راستی و امانتداری در ارجاعات کاملاً رعایت شده است.

یافته‌ها: در این مقاله تلاش کردیم با نظم و دقت بیشتری آرای ارسطو را معرفی و نظر مفسرین وی را به صورت جامع در یک نگاه ارائه دهیم.

نتیجه‌گیری: اهمیت جایگاه ویژه ادراک حسی در معرفت‌آفرینی و ارتباط و تعامل میان نفس، حواس ظاهری و حس مشترک و قوه فکر از جمله دستاوردهای این مقاله است.

واژگان کلیدی: حواس پنج‌گانه؛ نظام معرفت؛ شناخت؛ ارسطو؛ ادراک

نویسنده مسئول: نفیسه فیاض‌بخش؛ پست الکترونیک: nafisefayazbakhsh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۰۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۵/۱۲

خواهشمند است این مقاله به روش زیر مورد استناد قرار گیرد:

Razmi F, Fayazbakhsh N, Abbasi B, Darabi AR The Role of the Senses in Epistemology by the Emphasis on Aristotle's Theory Tārīkh-i pizishkī, i.e., Medical History. 2022; 14(47): e11.

مقدمه

در فلسفه جدید معرفت‌شناسی از Descartes آغاز می‌شود و Descartes با شک شروع می‌کند و مهم‌ترین امر در نظرش، پاسخی مناسب به پرسش‌هایی درباره معرفت صحیح است. وی به دلیل برداشتن قدم‌های اساسی در راه معرفت‌شناسی، پدر فلسفه جدید به شمار می‌آید. Berkeley, Locke و سرانجام Hume، سه فیلسوف برجسته تجربه‌گرا در فلسفه غرب و معرفت‌شناسی به شمار می‌آیند، گرچه فلاسفه تجربی یکسان فکر نمی‌کنند و در پایه و نتایج تفاوت‌های بسیار با یکدیگر دارند، مثلاً Hume مبنای اصالت تجربی محض را پذیرفت. نقد و بررسی تجربه‌گرایی، وجود معرفت‌شناختی فلسفه غرب را آشکارتر ساخت. Kant نماینده تلاقی عقل‌گرایی قرن هفدهم و تجربه‌گرایی انگلیسی است که در سنت عقل‌گرایی رشد کرد و در فلسفه Descartes اساس علم، تجربه است و معرفت حصولی، برآیندی از ذهن و خارج است. فلاسفه بعد از کانت، به زودی نظام فلسفی او را کنار گذاشتند، از بین فلسفه‌های بعد از Kant سه جریان به وجود آمد: ۱- ایده‌آلیسم؛ ۲- پراگماتیسم؛ ۳- پوزیتیویسم. در نگاه فیلسوفان ایده‌آلیسم، نه تنها صورت علم، ذهنی است، بلکه ماده آن نیز امری ذهنی است و حقیقت کلاً ذهنی قلمداد می‌شود. Hegel, Fichte و Schopenhauer، از فلاسفه ایده‌آلیسم هستند. در پراگماتیسم، معرفتی حقیقی است که مفید و ثمربخش باشد و صادق بودن هر باوری در ثمربخشی آن است. Peirce و James از فیلسوفان پراگماتیست هستند. پوزیتیویسم‌ها اندیشه را در معنا و صدق به تجربیات حسی بشری وابسته می‌داند و تنها قضایایی را مطابق با واقع می‌دانند که تحقیق‌پذیر تجربی باشند. نخستین مکتب کامل این فلسفه، حلقه وین است که «اندیشه پوزیتیویسم منطقی» را ترویج داده و مطرح ساخت، اما از جهت تحقیقات جدید در باب معرفت‌شناسی از دیدگاه ارسطو عبارتند از: مقاله در باب دیدگاه تحلیل «تناقض نمای معرفت حسی» در فلسفه ارسطو، نویسندگان عبدالرسول کشفی، احد قراملکی، کرامت ورزدار در مجله پژوهش‌های معرفت‌شناختی، بهار و تابستان ۱۴۰۰،

شماره ۲۱، حس مشترک و نقش ادراکی آن نزد ارسطو و این سینا، نویسنده فاطمه صادق‌زاده قمصری، مجله نشریه حکمت و فلسفه، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۴، مقاله حواس یا ادراکات حسی از منظر معرفت‌شناسی، محمد حسین‌زاده در مجله معرفت فلسفی. بنابراین به نظر می‌رسد تحقیقی که به طور خاص و تفصیلی، جمع‌بندی از نظرات ارسطو راجع به حس و نقش حواس در معرفت به شکل حاضر وجود ندارد. در این مقاله تلاش کردیم با نظم و دقت بیشتری آرای ارسطو را معرفی و نظر مفسرین وی را به صورت جامع در یک نگاه ارائه دهیم. با توجه به مقدمه ذکرشده و اهمیت جایگاه ویژه ادراک حسی در معرفت آفرینی مسأله اصلی مورد پژوهش در این مقاله بررسی و پاسخ به این سؤال خواهد بود که نقش حواس مادی در معرفت‌بخشی چقدر است؟ حواس متشکل از بینایی، چشایی، شنیداری و لامسه چگونه در شکل‌گیری نظام معرفتی و شناخت آگاهانه مبتنی بر نظریه ارسطو کارکرد و اهمیت دارند؟

۱. انواع قوای ادراکی نفس: تحقیقات ارسطو درباره نفس مهم و حائز اهمیت است و یک اعتقاد داشت که هر یک از انواع موجودات به واسطه وجود بعضی از قوای نفس است که ادراک حسی دارند (۱).

این نفوس ذو مراتب بوده و قدر مشترک این نفوس، قوه رشد تولید مثل و تغذیه است. نفس حیوانی، دارای ادراک حسی و حرکت بالا رونده بوده و آدمی علاوه بر قوای ذکرشده، مجهز به عقل مدرک نیز هست (۲).

۱-۱. ادراک حسی: در نگاه ارسطو احساس، عبارت است از دریافت و پذیرش صور حسی اشیا بدون مواد آن‌هاست، نفس تحت تأثیر چیزهایی است که دارای رنگ یا طعم یا صدا هستند و تحت تأثیر چنین کیفیت و صورتی است که دچار انفعال می‌شود، مثل مومی که نقش نگین انگشتری را بدون آهن یا زر به خود می‌گیرد (۱). نتیجه آنکه احساس و ادراک زمانی رخ می‌دهد که شخص واجد عضو مخصوص احساس باشد، ضمن آنکه مانعی در میان نبوده باشد، مثلاً انسان سفیدی یک شیء را با حس بینایی خود درک می‌کند و شیء

مذکور از آن جهت که سفید است، بینایی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ارسطو معتقد است که در اینجا احساس فقط سفیدی را دریافت کرده است (۱) و شیء سفید به نحو مطلق احساس شده است، یعنی اگر قوه بینایی رنگ را احساس نکند، هرگز نمی‌تواند اندازه یا شکل را که محسوس مشترک به شمار می‌آید، احساس کند (۳). در مورد حواس مختلف هم وقتی به طور همزمان شیء واحدی را احساس کنند، نتیجه احساس واحدی از همه آن‌ها خواهد بود، مثلاً در لمس یک گل که در آن دیدن و بوییدن دخیل هستند نتیجه‌اش احساس واحد لذت و آرامش را در پی دارد (۳).

۲-۱. **روش ارسطو در ادراک حسی:** ارسطو اعتقاد داشت که روش صحیح تحصیل معرفت در حوزه علم تجربی، تحقیق تجربی از مشاهدات ادراک حسی آغاز می‌شود، از پدیدارها شروع و از طریق استقرا پیش رفته تا به تجربه ختم می‌شود به این طریق ما به اصول اولیه هر دانش دست می‌یابیم. بنابراین وظیفه تجربه، فراهم آوردن اصول مربوط به هر حوزه معین است. با وجود ویژگی‌های راستین می‌توانیم درباره هر آنچه برهان‌ناپذیر است، با کشف برهان برای آن‌ها برهان بیاوریم (۴). ارسطو اساس ساختن نظریه را مشاهده و تجربه دانسته و آن‌ها را ابزاری برای آزمودن نظریه‌ها می‌دانست و تأکیدش روی مجموعه مشاهدات دقیق بود. وی معتقد داشت مجموعه مشاهدات به تعداد آن‌ها به خودی خود اهمیت نداشته، بلکه اهمیتش به خاطر نیاز به مشاهده مکرر است، چون ما در بیشتر موارد نمی‌توانیم در همان مشاهده اول تبیین عقلانی رضایت‌بخشی برای پدیده مورد مشاهده ارائه دهیم و تکرار مشاهدات به خودی خود از جهت نظریه‌سازی و ارائه تبیین علی و ویژگی خاصی ندارد، اما اگر در همان مشاهده اول جهت عقلانی پدیده مورد نظر را دریافت نمودیم، یک بار مشاهده هم کافی است (۵).

۲-۱. **ماهیت معرفت:** ارسطو در کتابش با عنوان «تحلیلات ثانوی» شرایط مشخصی برای معرفت بیان می‌کند. وی در این کتاب شرح می‌دهد که معرفت علمی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و مبانی اصلی آن چگونه است و چگونه کسب می‌گردد. ارسطو اعتقاد دارد که معرفت اصیل از نظریه علمی برهانی ناشی می‌گردد و معرفت‌های برهانی ساختار قیاسی دارند. قضایای علم منتج از قیاس‌های برهانی هستند که از اصول نخستین به دست آمده‌اند. اصول نخستین دو ویژگی دارند: ۱- ضرورتاً صادق‌اند؛ ۲- شناخته‌شده‌تر از نتیجه هستند و قدرت تبیینی نتیجه از آن‌ها برمی‌آید (۶).

۲-۲. **مفهوم معرفت:** واژه Episteme به طور خاص به معرفت علمی اطلاق می‌شود. علاوه بر این Episteme ممکن است دلالت بر دو چیز کند: ۱- حقایق معلوم (ریاضیات و معرفت‌شناسی)؛ ۲- حالت شخصی که حقایق را می‌داند (معرفت) (۶).

از آنجا که ارسطو از مسائل مربوط به معرفت بحث می‌کند و نمونه‌های معرفت در ذهن او همیشه آن‌هایی نیستند که برای ما طبیعی‌ترین نمونه‌های معرفت هستند. تفاسیر وی مربوط به Episteme می‌شود و گاهی لازم است که ما برای فهم نظریات وی در باب معرفت این خصوصیت او را مد نظر قرار دهیم.

۱-۲. **ماهیت معرفت:** ارسطو در کتابش با عنوان «تحلیلات ثانوی» شرایط مشخصی برای معرفت بیان می‌کند. وی در این کتاب شرح می‌دهد که معرفت علمی چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد و مبانی اصلی آن چگونه است و چگونه کسب می‌گردد. ارسطو اعتقاد دارد که معرفت اصیل از نظریه علمی برهانی ناشی می‌گردد و معرفت‌های برهانی ساختار قیاسی دارند. قضایای علم منتج از قیاس‌های برهانی هستند که از اصول نخستین به دست آمده‌اند. اصول نخستین دو ویژگی دارند: ۱- ضرورتاً صادق‌اند؛ ۲- شناخته‌شده‌تر از نتیجه هستند و قدرت تبیینی نتیجه از آن‌ها برمی‌آید (۶).

۳. **ادراک حسی و معرفت:** ارسطو بحث جامعی در باب معرفت‌شناسی ادراک حسی در کتابش آورده است (درباره نفس، کتاب‌های دوم و سوم). ارسطو در آن کتاب از قوای نفس صحبت نموده و حس و خیال و عقل را به عنوان قوای نفس معرفی می‌نماید. در شرح قوه حس، معرفت‌شناسی ادراک حسی نیز مطرح می‌شود. وی برای فهم ادراک حسی سه قاعده را پیشنهاد می‌کند: ۱- در جریان ادراک حسی، حاس شبیه شیء محسوس می‌شود؛ ۲- حاس که بالقوه «س» بود وقتی شیء بالفعل «س» را حس می‌کند، بالفعل «س» می‌شود؛ ۳- حاس صورت شیء محسوس را اخذ می‌کند نه ماده آن را (۶).

بر اساس دو قاعده شماره ۱ و شماره ۲ امکان دارد به نظر برسد که حاس از لحاظ فیزیکی شبیه شیء محسوس می‌شود، شماره ۳ زمینه این بدفهمی را به کلی از میان برمی‌دارد. آنچه در جریان ادراک حسی در فاعل شناسایی (حاس) بوجود

مذکور از آن جهت که سفید است، بینایی انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ارسطو معتقد است که در اینجا احساس فقط سفیدی را دریافت کرده است (۱) و شیء سفید به نحو مطلق احساس شده است، یعنی اگر قوه بینایی رنگ را احساس نکند، هرگز نمی‌تواند اندازه یا شکل را که محسوس مشترک به شمار می‌آید، احساس کند (۳). در مورد حواس مختلف هم وقتی به طور همزمان شیء واحدی را احساس کنند، نتیجه احساس واحدی از همه آن‌ها خواهد بود، مثلاً در لمس یک گل که در آن دیدن و بوییدن دخیل هستند نتیجه‌اش احساس واحد لذت و آرامش را در پی دارد (۳).

۲-۱. **روش ارسطو در ادراک حسی:** ارسطو اعتقاد داشت که روش صحیح تحصیل معرفت در حوزه علم تجربی، تحقیق تجربی از مشاهدات ادراک حسی آغاز می‌شود، از پدیدارها شروع و از طریق استقرا پیش رفته تا به تجربه ختم می‌شود به این طریق ما به اصول اولیه هر دانش دست می‌یابیم. بنابراین وظیفه تجربه، فراهم آوردن اصول مربوط به هر حوزه معین است. با وجود ویژگی‌های راستین می‌توانیم درباره هر آنچه برهان‌ناپذیر است، با کشف برهان برای آن‌ها برهان بیاوریم (۴). ارسطو اساس ساختن نظریه را مشاهده و تجربه دانسته و آن‌ها را ابزاری برای آزمودن نظریه‌ها می‌دانست و تأکیدش روی مجموعه مشاهدات دقیق بود. وی معتقد داشت مجموعه مشاهدات به تعداد آن‌ها به خودی خود اهمیت نداشته، بلکه اهمیتش به خاطر نیاز به مشاهده مکرر است، چون ما در بیشتر موارد نمی‌توانیم در همان مشاهده اول تبیین عقلانی رضایت‌بخشی برای پدیده مورد مشاهده ارائه دهیم و تکرار مشاهدات به خودی خود از جهت نظریه‌سازی و ارائه تبیین علی و ویژگی خاصی ندارد، اما اگر در همان مشاهده اول جهت عقلانی پدیده مورد نظر را دریافت نمودیم، یک بار مشاهده هم کافی است (۵).

۲. **مفهوم معرفت:** واژه Episteme به طور خاص به معرفت علمی اطلاق می‌شود. علاوه بر این Episteme ممکن است دلالت بر دو چیز کند: ۱- حقایق معلوم (ریاضیات و

به این ترتیب کیفیات بالقوه ذهنی همان خواص استعدادی هستند که مبتنی بر خواص فیزیکی مغز بوده و در شرایط خاص فعلیت یافته و منجر به رویدادی می‌شوند که برای فاعل شناسا مانند تجربه‌ای با خواص پدیداری و کیفی ظاهر می‌گردد (۹).

گرچه ارسطو اعتقاد داشت که نوع تغییر ادراک متفاوت با تغییر فیزیکی است، چون در تغییر فیزیکی، شیء صورتی را مثل گرما از دست می‌دهد و صورت جدیدی مثل سرما را می‌پذیرد، اما در تغییر از سنخ ادراک، تحت تأثیر شیء خارجی کیفیات بالقوه ذهنی به فعلیت می‌رسد، یعنی تغییر از سنخ ادراک، به معنای انتقال از حالت بالقوه به حالت بالفعل است نه اینکه قوای حسی مثل اشیای خارجی، به نحو جایگزین صورت‌های متضاد را بپذیرند. از طرف دیگر ارسطو حتی بین دو نوع «رابطه بین قوه و فعل» فرق می‌گذارد و تنها نوعی خاص از این رابطه را به تغییر از سنخ ادراک نسبت می‌دهد (۱۰).

استعداد آموختن دستور زبانی خاص حالتی بالقوه است که با آموختن در وضعیت بالفعل خواهد بود. این نوع رابطه از قوه و فعل در مورد اشیای فیزیکی هم صدق می‌کند. بنابراین ارسطو با دقت به این نکته توجه دارد که تنها معنایی خاص از رابطه قوه - فعل یا نگرش ماتریالیستی سازگار است، مثال دیگر اینکه اگر شخص دستور زبان را بیاموزد تا وقتی که دانش خود را به کار نبسته است، در حالت بالقوه است اما زمانی که دانش خود از دستور زبان را به کار گرفت، در حالت بالفعل خواهد بود. تغییر از سنخ ادراک، با نوع اخیر - دوم - از رابطه قوه و فعل مد نظر است، چون قوای حسی ذاتاً متضمن آگاهی‌هایی هستند که تحت تأثیر شیء خارجی، این آگاهی‌ها از حالت نیم‌خفته و خواب‌آلوده بیدار می‌شوند (۱۱).

۵. جمع‌بندی: ارسطو در کتاب مابعدالطبیعه، استدلال‌های شکاکانه‌ای را درباره حواس می‌آورد. این استدلال‌ها به شکل زیر از پدیدارهای متعارض بر می‌خیزند:

- پدیدارهای ادراکی در افراد متفاوت با یکدیگر در تعارض است (به طور مثال، آب واحد به نظر یکی سرد است و به نظر

می‌آید صورت شیء محسوس است نه خود شیء محسوس، مثلاً هنگامی که یک پیاز را می‌بویم قوه بویایی مثل یک پیاز بو نمی‌دهد درک کردن بوی پیاز به معنای بودادن مثل پیاز نیست. این نکته اهمیت بسیار بالایی دارد، اکثراً در حوزه علم‌شناسی فلسفه وقتی از وجود ذهنی بحث می‌شود از آن غفلت می‌شود (۷).

این سه قاعده ارسطویی در باب ادراک حسی بر دیدگاه واقع‌گرایی هستند، به این معنا که شیء محسوس ذاتاً سفید و مربع و بودار و... است، خواه کسی آن را ادراک کند یا نکند. مقصود از شیء محسوس آن است که مختص هر حسی است. منظور از محسوس مختص یک حس، محسوسی است که دو ویژگی دارد: ۱- با حس دیگر احساس نمی‌شود؛ ۲- وقوع خطا در آن ناممکن است (۷).

ارسطو به جز حواس پنج‌گانه، برای انسان قائل به یک قوه دیگری است که حس مشترک می‌نامد. کار این قوه سه چیز است که عبارتند از: ۱- درک اندازه و شکل و عدد، حرکت و سکون و وحدت است؛ ۲- دریافتن اینکه ما احساس می‌کنیم؛ ۳- وحدت‌بخشیدن به معرفت حسی.

۴. تحلیل فیزیکی یا ذهنی بودن خواص ادراک: در دیدگاه ارسطو وی برای کیفیات توأمان جنبه Objective و Subjective در نظر می‌گیرد، بنابراین در طبیعیات او اصلاً مسأله ذهنی یا فیزیکی بودن کیفیات به معنای امروزی کلمه مطرح نیست و نمی‌توان پاسخ جامعی به این سؤال وجود شناختی داد که آیا ارسطو کیفیات را خواص ذهنی یا فیزیکی تجربه می‌داند؟

ارسطو اعتقاد دارد که فرایند «پذیرش صورت بدون ماده» جنبه کاملاً فیزیولوژیک دارد. در دیدگاه او تحقق ادراک مشروط به این است که مثلاً ماده چشم تحت تأثیر رنگ خارجی، قرمز شود و این تأثیرپذیری فیزیکی به ادراک قوه بینایی از رنگ قرمز منجر می‌شود و بر همین دلیل نتیجه می‌گیرد که فرایند پذیرش صورت اشیا کاملاً جنبه فیزیکی دارد (۸).

انفعال را بر دو قسم می‌دانست و ملاک این تقسیم‌بندی را طبیعت مؤثر و متأثر می‌دانست. دو قسم انفعال عبارتند از: ۱- گاهی این انتقال به صورتی است که فاعل و مؤثر دارای طبیعتی ضد طبیعت متأثر است؛ ۲- گاهی فاعل و مؤثر طبیعتی ضد طبیعت متأثر ندارد (۱۶).

بابا افضل کاشانی نیز تقسیم‌بندی انفعال نزد ارسطو را مطرح کرده و می‌نویسد: «انفعال بر دو گونه است: یکی انفعال تباہ کار؛ دوم، انفعال تمام کار، اما انفعال تباہ کار چون انفعال سپیدی از سیاهی که سپیدی چون از سیاهی منفعل می‌گردد، تباہ شود و سیاه گردد، اما انفعال تمام کار چون انفعال هوا از روشنی که روشنی هوا را روشن گرداند، بی‌آنکه هوا را تبدیل کند. همچنین حس بصر که از محسوس خویش منفعل شود و بدان انفعال تمام و کامل گردد بی‌آنکه تباہ شود» (۱۷).

با توجه به این دو تقسیم‌بندی از انفعال نتیجه می‌گیریم که منظور ارسطو قسم دوم بوده، یعنی قسمی که در آن فاعل و مؤثر طبیعتی متقابل و متضاد با متأثر ندارد. این بدان معناست که شیء بالقوه است و احساس تنها این قوه را فعلیت می‌بخشد، نه اینکه به صورت کامل طبیعت آن را عوض کند. نتیجه آنکه احساس زمانی رخ می‌دهد که ما در وقوع حرکتی یا حصول انفعالی باشیم.

بنابراین می‌شود نتیجه گرفت که از نظر ارسطو احساس بدون انفعال، برای نفس رخ نمی‌دهد. دلیل این مسأله را ارسطو در پاسخ به یک اشکال مطرح کرده است (۱۸). اشکال این است که چرا خود آلات حسی به احساس در نمی‌آیند؟ پاسخ این است که قوه حساسه فقط وجود بالقوه دارد نه وجود بالفعل، از این رو منفعل می‌شود. او علاوه بر این دلیلی که اقامه می‌کند، نتیجه‌ای نیز از سخن خود می‌گیرد و آن اینکه می‌توان احساس را به دو قسم تقسیم کرد: ۱- احساس بالفعل؛ ۲- احساس بالقوه. با توجه به تناظری که حس با محسوس دارد، می‌توان گفت که ما دو نوع محسوس داریم: محسوس بالقوه و محسوس بالفعل.

بنابراین در دیدگاه ارسطو تعریف ادراک حسی این‌گونه بیان می‌شود که به طور کلی درباره هر حسی، این نکته را باید

آن دیگری گرم؛ برج واحد در نظر یکی مربع شکل است و در نظر دیگری گرد).

- دلیلی برای ترجیح دادن یک پدیدار بر دیگری وجود ندارد (آن‌ها متکافی‌اند).

- نتیجه آنکه نباید قضاوت کنیم که کدام پدیدار درست است (۱۲).

ارسطو به مسائل طبیعی و زیست‌شناسی علاقه بسیار داشت. از این رو حجم آثاری که در باب طبیعت نوشته است بیشتر از کارهایی است که در الهیات انجام داده است. او مباحث نفس را در طبیعت مطرح نموده و سعی کرده تبیینی طبیعی از نفس و مسائل مربوط به آن را ارائه دهد. ارسطو مانند استادش افلاطون، به تمایز حس و عقل توجه ویژه داشته و فیلسوفانی همچون Empedokles و Democritus را برای توجه نکردن به این تفاوت، سرزنش کرده است (۱۳). ولی برخلاف استادش، با توجه به خطاپذیری حواس، به توضیح ادراک حسی و معرفت‌بخش بودن آن نپرداخته است. بنابراین می‌توان گفت ادراک حسی نزد ارسطو از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است، زیرا وی قصد داشت تبیینی طبیعی از ادراک حسی ارائه نماید و همانطور که مشخص است اولین ابزار ما برای شناخت طبیعت همین حواس است. به همین خاطر او رساله «حس و محسوس» و بخش قابل توجهی از بخش نفس را به ادراک حسی اختصاص داده است.

ارسطو برای بیان بهتر منظور خود از نفس، از واژه Psyche استفاده کرده است. این واژه نه فقط بر انسان، بلکه بر حیوانات و گیاهان نیز اطلاق می‌شود (۱۲). به همین دلیل او نیز همچون افلاطون به سه نفس قائل بود: ۱- نفس نباتی؛ ۲- نفس حیوانی؛ ۳- نفس انسانی (۱۴).

در میان این نفوس، وی ادراک حسی را از افعال قوای نفس حیوانی دانسته و جزء قوای مدرکه باطنی می‌داند. همچنین از نظر وی، ادراک حسی جزء ادراکاتی است که همه حیوانات از آن برخوردارند (۱۵).

ارسطو بر این عقیده بود که احساس، نوعی استحاله و انفعال است و پیش‌شرط هرگونه احساس، داشتن نفس است. او

است، رهنمون می‌شود (۵). ارسطو به این خط سیر اشاره می‌کند که آموزش در همه موارد به این شکل پدید می‌آید که از راه آنچه که نزد طبیعت کمتر شناختنی است، به سوی آنچه که بیشتر شناختنی است، پیش برویم.

ارسطو معتقد بود که بین عقل و حس حد فاصلی به نام «خیال» قرار دارد و برای ادراک عقلانی ما نیاز به ادراک خیالی نیز داریم، به این معنا که برای ادراک خیالی، حس لازم است و برای ادراک عقلی، حس و خیال هر دو با هم لازمند. او این موضوع را این‌گونه شرح می‌دهد که عقل نیز صورت صورت‌هاست و حس، صورت محسوسات است، اما از آنجا که برای مقادیر محسوس چیزی به جز وجود مستقل و مفارق نیست، معقولات نیز در صور محسوسه وجود دارند، خواه همه صفات و احوال محسوسات باشد (۱۸).

به همین دلیل است که در غیاب هرگونه احساس هیچ چیز را نه می‌توان آموخت و نه می‌توان فهمید، از طرف دیگر، به کار افتادن عقل باید همراه با یکی از صور خیالی باشد، زیرا خیال با احساس مشابهت دارد، اما عاری از ماده است.

نتیجه اینکه، حس، خیال و عقل با هم همکاری می‌کنند تا داده‌های حسی برای بشریت معرفت‌بخش باشند. اما نتیجه مهم‌تری که می‌توان فهمید این است که عقل‌گرایی و حس‌گرایی به تنهایی کافی نیست، بلکه دانش، محصول مشترک قوای حسی و عقلی است. به عبارت دیگر، نه می‌توان همچون افلاطون تمام موارد را به موجودات عقلی ارجاع داد بلکه باید حواس را با عقل در کوششی مشترک برای حصول دانش دید. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نزد ارسطو دانش از حس آغاز می‌شود، اما در حس پایان نمی‌یابد (۱۳).

ارسطو علاوه بر این بحث، به بحث پیرامون متعلق حواس نیز پرداخته است. او می‌خواهد متعلقات حواس را مشخص کند و به ما نشان دهد که کدام یک از حواس را نمی‌توان فریب داد. مثلاً متعلق حس چشایی، طعم، بینایی، رنگ و شنوایی، صد است. از میان این حواس، حس بینایی را نمی‌توان فریب داد، زیرا اگر من چیز سیاهی را می‌بینم، می‌توانم اشتباه کنم که

پذیرفت که احساس پذیرنده صور حسی بدون ماده آن‌هاست، همانطور که موم نقش نگین را بدون آهن یا زر به خود می‌گیرد. فاعل ادراک حسی هم این قوای ظاهری نبوده، بلکه نفس و توسط قوای مدرکه باطنی هدایت می‌شده که در اینجا همان حس مشترک است.

ارسطو دو تقسیم‌بندی را برای حواس پنج‌گانه پیشنهاد می‌کند: ۱- آنچه مربوط به همه حیوانات است، مثل لامسه و چشایی و آنچه مربوط به همه حیوانات نیست، مثل بویایی، شنوایی و بینایی؛ ۲- آنچه از طریق واسطه‌های خارجی کار می‌کند، مثل بویایی، شنوایی و بینایی و آنچه که از طریق واسطه‌های خارجی کار نمی‌کند، مثل لامسه و چشایی.

این تقسیم‌بندی‌ها را می‌توان ادغام کرد و نتیجه گرفت که حواس لامسه و چشایی مربوط به همه حیوانات است و از طریق واسطه‌های خارجی کار نمی‌کند و حواس شنوایی، بینایی و بویایی مربوط به همه حیوانات نیست و با واسطه‌های خارجی کار می‌کند (۱۸).

ارسطو در کتاب «تحلیل ثانوی» می‌نویسد: «دانستن هرگز به وسیله دریافت حسی نیز انجام نمی‌گیرد، زیرا حتی اگر دریافت حسی شناختی از این چنین باشد و تنها نشانگر این چیز (یعنی یک جوهر معین) نباشد، باز هم ما به ضرورت این چیز را در اینجا و اکنون با حس درمی‌یابیم، اما دریافت امر کلی و معتبر درباره همه، با حس، امر محالی است، زیرا امر کلی، این چیز و اکنون نیست» (۱۹).

در واقع ارسطو معتقد است حس، صورت محسوس را درمی‌یابد و این صورت محسوس وجه مشترک تمام آن چیزهایی است که حس درک کرده است. با توجه به این سخن می‌توان گفت:

- آنچه که با واسطه درک شده مشترک است و کلی.

- اما آنچه بدون واسطه درک شده است، جزئی است.

- حس به تنهایی معرفت‌بخش نیست و باید برای معرفت بخش‌شدن علاوه بر ادراک حسی به عقل نیز دست یافت.

این کوشش، کوششی است که ما را از آنچه که نزد حس شناخته‌شده‌تر است به سمت آنچه که نزد طبیعت این‌گونه

قوای ظاهری نفس و معرفت بخش‌بودن داده‌های آن‌ها سخن می‌گوید. در فلسفه ارسطو معرفت از حواس آغاز می‌شود و ادراکات حسی از طریق فعالیت قوه «نوس»، معرفت را برای آدمی به ارمغان می‌آورند. ارسطو آشکارا بیان می‌کند که ادراکات حسی متعلق معرفت قرار نمی‌گیرند و نمی‌توان به محسوسات معرفت داشت. وی معتقد است ادراک حسی باید با عقل درهم تنیده شود تا برای ما معرفت‌بخش باشد. در میان قوای ادراکی نفس، حس مشترک وضعیت ویژه‌ای دارد. ارسطو بی‌آنکه از آن تصویری ارائه دهد، کارکردهایی چون ادراک محسوسات مشترک و بالعرض و تشخیص وجوه تمایز میان اشیا و ادراک احساس را به آن نسبت می‌دهد. به نظر می‌رسد حس مشترک را حداکثر می‌توان همچون مجمعی برای قبول و ادراک محسوسات به شمار آورد. این قوه به عنوان مرکز مدیریت با رییس حواس ظاهری عمل می‌کند، حواس را به کار می‌گیرد و سپس محسوسات را درک می‌کند. در این صورت، صدور هر نوع حکم باید کاری از سوی نفس یا قوه فکر قلمداد شود.

نتیجه‌گیری

ادراک زمانی محقق می‌شود که قوای حسی صورت شیء را بدون ماده آن‌ها دریافت کند. در نگاه ارسطو کیفیاتی مثل رنگ، مزه، صدا و بو خواص واقعی و بالفعل اشیا هستند و ظرف تحقق آن‌ها عالم خارج است. در واقع او معتقد است که هر یک از این کیفیات، موضوع خاص یکی از حواس ظاهری است، مثلاً رنگ، موضوع خاص قوه بینایی و صوت، موضوع خاص قوه شنوایی محسوب می‌شود. ارسطو رابطه هر قوه حسی با موضوعات خاص خود، یعنی کیفیات را طوری بیان می‌کند که قوه حساسه بالقوه همان چیزی است که شیء محسوس بالفعل چنان است، اما از آن حیث که با محسوس مشابه نیست، منفعل می‌شود و زمانی که منفعل گردید با محسوس مشابه می‌شود و همان است که اوست. ارسطو اعتقاد داشت که تمام فعالیت‌های ذهنی اعم از حسی و عقلی مسبوق به این هستند که بین مدرک و مدرک از جهاتی

انسان یا هر چیز دیگری است، اما اشتباه نمی‌کنم که این شیء سیاه است.

گرچه منظور این سخن ارسطو آن نیست که هرآنچه برای یک حس خاص ظاهر گردید، درست است. به طور مثال، ما چیزی را قرمز می‌بینیم، در صورتی که ممکن است قرمز نباشد، اما ما حکم به آن کرده‌ایم که این شیء قرمز است. ما فقط می‌توانیم با تجارب بیشتری که با توجه به ادراک بصری کسب می‌کنیم، تجربه و ادراکمان از اشیا را اصلاح کنیم.

نتیجه آنکه ارسطو معتقد بود که ادراکات حسی چه بصری و چه غیر بصری، با توجه به متعلقات خود سنجیده می‌شوند اما این بدان معنا نیست که تمام متعلقات حواس که ما درک می‌کنیم، درست باشند.

روش

این مقاله بر اساس روش توصیفی - تحلیلی نوشته شده است.

یافته‌ها

در این مقاله تلاش کردیم با نظم و دقت بیشتری آرای ارسطو را معرفی و نظر مفسرین وی را به صورت جامع در یک نگاه ارائه دهیم.

بحث

یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفی از روزگار باستان تا به امروز در نزد فلاسفه مسأله حواس بوده است. آنچه در این میان حائز اهمیت و قابل توجه است نگاه دقیق و استدلال‌گرایانه ارسطو است که معتقد به نقش بسیار مهم حواس مادی در معرفت‌شناسی و شناخت انسان از عالم هستی داشته است، به طوری که فقدان یکی از این حواس مادی موجب فقدان معرفت ناشی از آن حواس در آدمی می‌گردد و شخص برای همیشه در حالت ملکه و عدم ملکه به سر خواهد برد. در میان قوای ادراکی حیوان و انسان، ادراک حسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، زیرا نخستین مواجهه ما با عالم خارج به وسیله این حواس صورت می‌گیرد. ارسطو برای تبیین ادراک حسی از

تضاد منافع

نویسندگان هیچ‌گونه تضاد منافع احتمالی را در رابطه با تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله اعلام نکرده‌اند.

تأمین مالی

نویسندگان اظهار می‌نمایند که هیچ‌گونه حمایت مالی برای تحقیق، تألیف و انتشار این مقاله دریافت نکرده‌اند.

ملاحظات اخلاقی

در پژوهش حاضر جنبه‌های اخلاقی مطالعه کتابخانه‌ای شامل اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

خاص شباهت وجود داشته باشد، البته سازوکار هر یک از این قوا متفاوت از یکدیگر است.

بنابراین قوای حسی شباهت فیزیکی با محسوسات خارجی ندارد، بلکه منظور از مشابهت بین مدرک و مدرک این است که قوای حسی صرفاً صور محسوسات را می‌پذیرند. فعالیت قوه عقل نیز با قاعده مشابهت مدرک و مدرک تحلیل می‌شود، یعنی عقل بالقوه تمام معقولات را در خود دارد که این معقولات بالقوه، طی عمل انتزاع، فعلیت می‌یابند، البته عقل برخلاف قوای حسی او فعالیت خود را به وساطت اندام جسمانی انجام نمی‌دهد؛ ثانیاً برای اینکه تمام صور را درک کند و درباره کیفیات متضاد قضاوت آزادانه و درستی داشته باشد، هیچ‌گونه اختلاطی با صور محسوس پیدا نمی‌کند.

در مجموع به نظر ارسطو تمام کیفیات محسوس بالقوه مندرج در عقل هستند و فعالیت ذهنی اعم از حسی و عقلی منوط به این است که کیفیات بالقوه تحت تأثیر کیفیات بالفعل، به فعلیت برسند و از این رهگذر فعالیت ذهنی تحقق یابد. بنابراین فعالیت شیء مدرک همان فعلیت قوای حسی است. ارسطو در تعیین جایگاه معرفت‌شناختی کیفیات، تشابه ساختار ذهن و عین را لازمه حصول معرفت می‌داند.

مشارکت نویسندگان

فرحناز رزمی: ارائه ایده اولیه مطالعه، تهیه پیش‌نویس مقاله، تحلیل و تفسیر داده‌ها.
نفیسه فیاض‌بخش: تحلیل داده‌ها، تصویب نهایی نسخه آماده‌شده.
بابک عباسی و علیرضا دارابی: ویراستاری نهایی متن.
نویسندگان نسخه نهایی را مطالعه و تأیید نموده و مسئولیت پاسخگویی در قبال پژوهش را پذیرفته‌اند.

تشکر و قدردانی

ابراز نشده است.

References

1. Aristotle. The Complete Works of Aristotle. Edited by Barnes J. Princeton: Princeton University Press; 1995.
2. Everson S. Psychology. Cambridge: Cambridge University Press; 1995.
3. Aquinas ST. Commentary on Aristotle's De Anima, Notre dame. Indiana: Domb Ox Books; 1994.
4. Safari Mehdi Q. Face Theory in Philosophy in Aristotle. Tehran: Hekmat; 2008. [Persian]
5. Aristotle. About the Soul. Translated by Davoodi AM. 5th ed. Tehran: Hekmat; 2009. [Persian]
6. Shojaee MS. A Look at cognition from the perspective of Philosophy of Psychology and Islam. Journal of Knowledge. 2007; 119: 81-100. [Persian]
7. Burnyeat MF. Is an Aristotelian philosophy of mind still credible. Edited by Nussbaum MC, Oksenberg Rorty A. Essays on Aristotle's De Anima. Oxford Academic. 1995; 15-26.
8. Sorabji R. Intentionality and Physiological processes: Aristotle; theory of sense-perception. Edited by Nussbaum MC, Oksenberg Rorty A. Essays on Aristotle's De Anima. Oxford: Clarendon Press; 1995.
9. Aristotle. Natures. Translated by Farshad M. 1st ed. Tehran: Hekmat; 1984. [Persian]
10. Aristotle. Meta Physics. Translated by Khorasani S-SH. 2nd ed. Tehran: Publishing Ghoftar; 1988. [Persian]
11. Aristotle. Aristotle's logic. Translated by Adib Soltani MSH. Tehran: Negah; 1999. [Persian]
12. Keni Anthony. History of Western Philosophy. Translated by Yaghoobi R. Tehran: Parse; 2019. [Persian]
13. Tesler E. General History of Greek Philosophy. Translated by Fathi H. Tehran: Hekmat; 2016. [Persian]
14. Copleston F. History of Philosophy. Translated by Mojtabawi SJ. Tehran: Scientific and Cultural; 2009. [Persian]
15. Davoodi AM. Reason in the Wisdom of Mosha from Aristotle to Ibn sina. Tehran: Hekmat; 2010. [Persian]
16. Kashani Afzaluddin M. Literary works. Corrected by Minavi M, Mahdavi Y. Tehran: Kharazmi; 1366. [Persian]
17. Mokhtary MH. A Comparative Study on the views of Aristotle, ibn Sina and Mulla Sadra on the Function of Sensory Perception and its Epistemological Value. Journal of Sadra's Wisdom. 2019; 8(59): 23-25. [Persian]
18. Ross Sir WD. Aristotle. 2nd ed. London: Methuen; 1988.
19. Malekian M. History of Western Philosophy. Qom: Office of Cooperation between the Seminary and the University; 1998. [Persian]